

جاودانگی روح
و
الهام در خواب و بیداری

نگارش و گردآوری
صدیقه جعفری نژاد

انتشارات آواز قلم سدید
تابستان ۱۳۹۶

- سرشناسه: جعفری نژاد، صدیقه، ۱۳۱۷ -
- عنوان: جاودانگی روح و الهام در خواب و بیداری
- نام پدیدآور: صدیقه جعفری نژاد
- مشخصات نشر: یزد: آواز قلم سدید، ۱۳۹۶.
- مشخصات ظاهری: ۳۰۴ ص، وزیری، ۱-۱-۹۷۷۸۹-۶۰۰-۹۷۸
- وضعیت فهرست نویسی: فیبا
- موضوع: خواب دیدن
- موضوع: Dreams
- موضوع: تجربه دم مرگ
- ردیف کتابگز: ۱۳۹۶ ج ۲ ج ۷ / ۱۰۷۸ BF
- رده بندی بوی: ۱۵۴/۶۳
- شماره کتابشناسی ملی: ۴۷۹۷۴۷۰
- شماره ثبت: ۲۴۴-۹۶

جاودانگی روح و الهام در خواب و بیداری

- مؤلف: صدیقه جعفری نژاد
- ناشر: آواز قلم سدید
- صفحه آرای و طرح جلد: مؤسسه آواز قلم سدید یزد
- شابک: ۱-۱-۹۷۷۸۹-۶۰۰-۹۷۸
- شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
- نوبت چاپ: اول / تابستان ۱۳۹۶
- قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان



فهرست مطالب

۷	شعر و نثری در ستایش پروردگار.....
۱۱	مقدمه.....

بخش اول: الهام در خواب و بیداری

۲۷	نیروهای غیبی، خواب و رؤیا، الهام در خواب و بیداری.....
۳۵	در نوحه شمع خاموش - و آرام.....
۴۳	وقایع مهمی دنیا ۱۰ در برگرفته بود.....
۴۷	روح بخش تر از رؤیایی که تا به حال دیده‌ام!.....
۵۵	خواب و رؤیایی با نوحه مهیج در شهر قم.....
۷۹	در عالمی از خلسه «مکاشفات» مشاهدات.....
۸۳	خوابی روح نوازتر از همیشه.....
۹۱	قرآن کتاب آسمانی، امر و فرمانی به من.....
۱۰۵	معجزه القانات قلبی.....
۱۱۳	در عالم خواب و رؤیا دیدم که مرده بودم زنده شدم خوابی دیگر.....

بخش دوم: جاودانگی روح

۱۲۱	جاودانگی روح پس از مرگ از زبان بازگشتگان.....
۱۲۵	دیدگاه یک پزشک درباره کتاب در آغوش نور.....
۱۳۳	تجربیات نزدیک به مرگ.....
۱۶۵	در آغوش نور.....
۱۷۵	قوانین موجود در عالم هستی.....
۱۷۹	دنیاها بی شمار.....

۱۸۳	 قدرت دعا
۱۹۹	 معجزه‌های زنده
۲۲۱	 نیاز برای عشق ورزیدن و دوست داشتن
۲۲۷	 وداع
۲۳۳	 بازگشت به زمین
۲۴۱	 بهبودی‌ام
۲۴۷	 مکانی که روحمان در آن اقامت گزیده است
۲۶۱	 فاصله مخصوص من
۲۷۷	 در جستجوی من و مشکلی به نام نیروی شر
۲۹۳	 در جستجوی من و راهی
۳۰۴	 منابع

مقدمه

محکم نشود دست تو در دامن تحقیق

تا سوخته راه ملاقات نگردی

«سنایی»

در مقدمه این کتاب یادآور می‌شود به جهت اینکه عقیده من در زندگی این بوده و هست که هر فرد می‌تواند با تجربهایی که در زندگی کسب می‌کند و از رحمت و عطای خداوندی بهره‌هایی نصیب می‌گردد دیگران را نیز شریک و سهیم داند تا بتواند دل یا دل‌هایی را آرامشی بخش و در یک روحی و تسکین خاطری باشد برای افرادی که از خود ما ناامیدتر باشند.

من که شخصاً بانوی پژوهشگری تقریباً کوشا هستم، به موضوع بانای نمونه زندگی پس از مرگ را دوست داشتم بدانم و از تحقیقات و تجربه افرادی خوش‌شانس و مطمئن که به نتیجه مطلوب دست یافته‌اند، مورد مطالعه قرار داده و آرامشی روحی به‌دست آورم و این خوشبختانه با موقعیتی که من دارا هستم، بسیار مناسب و تناسب اندیشه و فکری دارد، چه من خود سالیان بسیاری است قلم در دست دارم و دفتری چند پیش روی، که هم یادداشت‌های روزانه‌ام را

می‌نویسم و هم کتاب‌هایی چند، که تعدادشان از ده جلد تجاوز می‌کند که فقط سه جلد از آنها را به چاپ رسانده‌ام و عنوان این کتاب‌ها «خواب و خاطره‌ها» می‌باشد. چون سال‌های بسیار است این سعادت منحصر به فرد مرا نصیب است که خواب و رؤیاهای دلنشین، روح‌پرور، راستین، بسیار روشن، واضح و الهام گونه‌ای می‌بینم و باز در خواب‌هایی متعدد که به خواست پروردگار در این خواب‌ها به من الهام‌هایی روشن و واضح می‌شود، که دستور و امر الهی را به من می‌رسند و من با کمال افتخار همراه با لذاتی معنوی طبق فرمان و دستور الهی عمل نموده و نتیجه مطلوب گرفته و لذات وافر از این خواب‌ها و الهام‌های در خواب می‌بینم و شکر و سپاس خداوند را بجای می‌آورم و باز نعمتی فراوان و رحمتی از خداوند را شامل هستم و آن سالیانی است که رؤیاهای خواب‌هایی مهیج، روح‌نواز و نشاط‌آور در عالمی از روحانیت و معنویت، چه بسیار می‌بینم...

می‌بینم در خواب شب‌ها که از زمین پای خویش برمی‌دارم و در هوا و فضای لایتناهی راحت و سبک، بدون وزن و آزاد همچون فرشتگان و چون پرندگان، راه می‌روم، پرواز می‌کنم، غرق در لذت می‌شوم، اوج می‌گیرم، بال ندارم ولی از دو بال عشق به خدا در اوج نشاندن و سبک بالی و در لذاتی بس روحانی و معنوی غرق می‌شوم و هم به دیگران خرد می‌نمایانم و فریاد می‌زنم. آرامم، غرق در لذت و استثنایی هستم و چون دیگران هستم که مجبور باشم، زندگی در زمین خاکی و سنگین، غرق در گناه، نصیت، حسادت، کینه‌توزی و برتری‌جویی را داشته باشم، من آزادم و خود را در ردیف حوریان و فرشتگان می‌بینم و با بی‌وزنی شاد و سبک همچون روح با آرامشی خاص و خداداده پر از شور و نشاط معنویت و ملکوتی و لو در ساعتی و لحظه‌هایی فراموش نشدنی در خواب و رؤیا به آن عالم پر از نشاط و احساس ملکوتی باشم

و تکراراً به این سعادت و انعام الهی در شبی و در شب‌هایی دیگر و در خواب و رویاهایی دیگر و هر بار به اطرافیان و آنهایی که قادر نیستند چون من در هوا پرواز کنند می‌گویم: این دفعه من دیگر در خواب نیستم، در بیداری است و لطف خدا داده و منحصر به فرد من است که هم ردیف فرشتگان و جزئی از حوریان باشم و چون بیدار می‌شوم با خود می‌گویم: باز هم در خواب اما چه خوابی که با این همه لذات همراه باشد و برایم تکرار و چه تعبیری است از این خواب‌های نشاط‌آور و لذت‌بخش؟ به چه علت استثنایی هستم؟ و به انتظار می‌مانم تا ساعتی از شبی دیگر در خواب و رؤیایی دیگر به این سعادت رسیده و پروازی در خواب چون پرندگان و ملک و بی‌وزن چون روح داشته باشم و لذتی فوق لذات زمینی را نصیب گردم.

شرح احوال من الحق پر عجایب دفن‌نست

بنده باران کی تواند کرد شکر این نعم

و باز از این هم بالاتر و افزون‌تر معجزه‌ای بزرگ است که در زندگی‌ام رخ داده، نعمت بزرگ الهی در الهام‌هایی ناگهانی در بیداری، امر به گفتن و سرودن شعر است که من با ناتوانی و عجز نالیده و گفتم: خدایا! پروردگارا! چگونه شعر بگویم؟ البته اطاعت امر می‌کنم ولی نمی‌دانم این چگونه الهامی است؟ آن هم در بیداری همیشه در خواب به من الهام می‌شد و امر و فرمان به انجام کاری، اما در امشب، این چه سعادت است که به من این‌گونه با القانات قلبی این قدر واضح و آشکار گفته می‌شود و امر به گفتن و سرودن شعر؟

سراپای وجودم شور و شوقی ناباورانه در برگرفته بود. دلم از شوق می‌لرزید و دانه‌های اشک بروی گونه‌هایم می‌غلطید، حال خاصی داشتم.

مرتب و تکراراً به من گفته می‌شد بنویس:

با دلی شکسته و غرق در عشق الهی با حالی بسیار رحمانی و لذاتی معنوی
نالیده و باز می‌گفتم خداوندا چگونه؟

با همان القانات قلبی و بسیار واضح، آشکار، روح‌نواز و روح‌پرور گفته می‌شد
می‌توانی بنویس... نوشتم:

باز گفته شد بنویس، باز هم نوشتم شب از نیمه گذشته بود و برای چندمین
بار به بیانی چند که بدون فکر و اراده من آنچه را پیش می‌برد و به من الهام
می‌شد نوشتم و باز هم فردایش و باز هم در روزهای آینده‌اش تا مدت‌ها، ماه‌ها و
سال‌ها که بپایان رسیدم با فاصله‌های بیشتر و الهام‌هایی روح‌نواز و روح‌بخشی
دیگر...

شب‌های خاطره‌انگیز و فراموش‌نشدنی، ساعاتی روح‌پرور و با نشاط.

کجا می‌توانستم باور کنم به این سادگی، این قرعه شانس و افتخار بنامم افتد؟ و
الهام‌هایی این‌گونه واضح و روشن از من از جانب پروردگار و عالم غیب در چه
حالی بودم؟ و در چه شادمانی و نشانی بر من برآمده؟ به یقین می‌توانستم بگویم
بزرگترین نعمت و رحمت بزرگ الهی را شادمانی بردم که به هر کس این نصیب
نمی‌گشت...!

این سطور بسیار و قلمی روان و دستی قدرتمند می‌تواند تا بتواند جمله‌ای
از هزار را بنویسد و به تفسیر و معنا برساند.

چگونه شکرگزار اینهمه الطاف الهی باشم و کجا باورم بود که این سعادت را
نصیب هستم، کجا کسی باور آورد که بر من چه پیش آمد؟

خداوند مرا برای گشودن انواع پنجره‌های امید، آرزو، امکانات و فرصت‌های
گوناگون در جهت بکار انداختن فکر و اندیشه‌ام در راه هرگونه راهی که به
پیشگاه مقدسش سر بنهم و به گشوده شدن این پنجره‌های امید و در نگهداری آن

همت گمارم وامی داشت.

من اینک حضور خداوند را در قلب و روح و اندیشه‌ام مشاهده می‌کردم و حس می‌نمودم.

حضور خداوند را در زندگی‌ام، در درون وجودم و قلب و افکارم می‌دیدم: من بسیار و بی‌نهایت خوشحال و مسرور بودم.

همه چیز را با دید و بینشی واضح می‌دیدم.

تولد دوازده ساله در این دنیا داشتم، من همچون کودکان و نوجوانان شور و حال خاصی داشتم، آرام نداشتم، وجودم پر از شور و نشاط روحانی و معنوی شده بود، خودم را به خدا نزدیک می‌دیدم:

عشق خداوندی مرا به همه دوستی‌ها و دوستی‌ها و خدمت به خلق می‌کشاند. در خود انرژی تازه‌ای می‌دیدم، با نشاط و جوان شده بودم، خستگی برایم معنا نداشت، درست حال و هوای پروازی را داشتم که در بسیاری از خواب‌هایم می‌دیدم. که بال نداشتم، اما روح مرا به طرف شادمانی، نشاط و پرواز می‌کشاند:

بدون بال پرواز داشتم، سبک همچون روح رزن و کشش جسم را حس نمی‌کردم و هرگز غصه‌های دنیایی برایم اهمیت نداشت. خود را رها شده و آزاد می‌دیدم. در هوس و آرزوی گفتن و سرودن اشعاری در مایه و ثنای پروردگار. می‌جستم راهی را که هرچه بیشتر مرا بخدا نزدیک‌تر می‌کرد و کشش به عنایت پروردگار دو جانبه بود. چون خداوند مرا بخود می‌خواند. و من نهامی از جانب او سر بر سجده شکر گذاشته و سپاس می‌گفتم...!

هر صبح با احساس و اشتیاق خاصی از خواب بیدار می‌شدم و برای ادای نماز صبح و طاعت از پروردگار منتظر الهام می‌شدم و باز هم غزلی و شعری در ذکر و ثنای پروردگار و روز دیگری با موفقیت الهام شعر، تا من بتوانم در بُعد دیگری زندگی را تجربه کنم.

پروانه‌وش از عشق تو در آتشم امشب

می‌سوزم و با اینهمه سوزش خوشم امشب

دیوانه و مستانه و بی‌خویشتن از خویش

چون شمع بسر آتش و لب خاموشم امشب

از شوق تو سر برده به هر نام و کتابی

پیوسته به هر سوی کشد دانشم امشب

من مست لقای تو نشینم به ثنایت

با گفتن هر ذکر بگیرد سرم از بالشم امشب

در کوی تو دیوانه به هر سوی دوانم

در تابش این نورم و در کاوشم امشب

خواهم که بماند دل از این راز نهانی

چشم همه ابر است و پر از بارشم امشب

ای نور خدا داده تو بر جان و لم بخش

در سایه این نور تو در تابشم امشب

ای ماه دل افروز تو بر بام کجایی؟

برگریز نقاب از رخ که من سرخوشم امشب

بر این دل پر سوز مرا آساید نظر کن

فریاد زند «سایه» که لب تابوشم امشب

این سعادت که به‌طور ناگهانی نصیب من شد، شبی از ماه آخر تابستان سال

۱۳۷۹ شمسی بود (۱۳۷۹/۶/۱۰) که خاطره جاودانه آن شب در ذهن و در نظرم

طوری مجسم است که حتی کمتر از ساعتی پیش باشد. هرگاه یاد آن لحظه‌های

همیشه ماندگار و شادی‌آفرین می‌افتم به‌خاک سجده خداوند را شکر و

سپاس می‌گویم.

کی گمانم بود روزی لطف حق از من حمایت می‌کند
 این جهان گردد بهشت و رحمتش بر من نهایت می‌کند
 در دعای صبح می‌خواندم خدایا رحمتی بر ما فرست
 رحمت از خالق به حدی شد جهانی را کفایت می‌کند

«چو کوه آذر»

دوست دارم آتشی از عشق باشد در سرم
 در خزان عمر بنشانی نهالش در برم
 کاندرین آتش بسوزان مرا هر دم ز عشق
 خانه دل را ز نو سازی به لطف از کرم
 من دمی چون عاشقان فریاد برانم
 سر به سجده، دل به فرمان، جان سپارم حاضر
 آتش شوق بدل گیرم بهر سویی روم
 آتش عشقم نو، نشانی خدایا شاکرم
 نغمه دل می‌سرایم با نوای عشق تو
 طاعتم را گر پذیری کی شادان باورم
 بار ایها خاطر از عشق تو مجنون شدست
 حمد بی‌پایان تو بر این زبان قاصر
 این منم خاکستری از آتش سوزان عشق
 باز گویم بار ایها کی روی از خاطر